

قرمطیان ملتان

دکتر یعقوب آژند

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

چکیده

در این مقاله یکی از دوردست‌ترین تأثیرات خلافت فاطمی، یعنی قرمطیان ملتان، محل بحث و بررسی قرار گرفته است. ابن حوثب، یکی از داعیان اسماعیلی یمن، ابن هیشم را برای تبلیغ آیین اسماعیلی به سند اعزام می‌کند. فعالیت‌های دعوت ابن هیشم در این منطقه به تشکیل یک دولت اسماعیلی در ملتان می‌انجامد. هنگامی که خلافت فاطمی در شمال آفریقا و بعدها در مصر قوام و دوام می‌یابد، ظاهراً اسماعیلیان ملتان که با عنوان عمومی «قرمطیان ملتان» شناخته می‌شدند، از خلیفه فاطمی تمکین نمی‌کنند. از این رو، خلیفه برای اعمال نفوذ در این منطقه سرانجام داعی دیگری را به ملتان اعزام می‌کند و ابن داعی گرایش حکومت قرمطیان ملتان را به نفع خلیفه فاطمی تغییر می‌دهد و نفوذ خلافت فاطمی را در دوردست‌ترین نقطه جهان اسلام آن روزگار بسط می‌دهد. در این مقاله کیفیت شکل‌گیری و رویدادها و سرانجام این دولت اسماعیلی مطمح نظر قرار گرفته و پژوهیده شده است.

واژگان کلیدی: قرمطیان ملتان، ابن حوثب، ابن هیشم، ابوالفتح داود بن نصر، سلطان محمود

غزنوی، تاهرتی.

۱- پیشینه:

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های عمده شیعه بود که فرقه‌های متعدد دیگری از آن منشعب شد. پیدایش اسماعیلیه به روزگار خود امام جعفر صادق (ع) برمی‌گردد که گروهی از شیعیان

به امامت فرزندش اسماعیل معتقد شدند (۱۴۸ هـ) و به قائمیت او ایمان آوردند. برخی دیگر نیز محمد، فرزند اسماعیل را امام قائم خود دانستند و بر مهدویت او صحه گذاشتند. (نوبختی، ص ۲-۱۰۱؛ ابوالحسن اشعری، ص ۲۱؛ قمی، ص ۸۱-۸۰؛ شهرستانی، ج ۱/ ص ۲۶۰-۲۵۹)

اسماعیلیه از همان آغاز به دو شعبه عمده منشعب شدند: خطایه، یعنی پیروان ابوالخطاب که به امامت اسماعیل معتقد بودند و اسماعیلیه خالصه نامیده شدند؛ دوم مبارکیه، یعنی پیروان مبارک، غلام اسماعیل، که به امامت محمد بن اسماعیل قائل بودند و بعدها به نام یکی از داعیان آنها، حمدان بن اشعث قرمطی، به قرمطیان شهرت یافتند. آنان به مرور ایام در کیش و اعتقاد خود دگرگونی‌هایی پدیدار کردند و مدت چندین قرن برای حصول حق خود به مبارزه برخاستند. (ابن اثیر، ج ۷، ص ۴۴۷ به بعد) دعوت قرمطیان نخستین بار در فاصله بین سالهای ۶-۲۶۱ در اطراف کوفه چهره نمود و حمدان بن اشعث همراه یکی از یاران خود، عبدان کاتب، دعوت قرمطیان را توسعه داد. (طبری، ج ۱۴، ص ۶۶۴۲ به بعد) علی بن فضل و ابن حوثب معروف به منصور الیمین، دعوت اسماعیلی را در سال ۲۶۸ هـ در نواحی یمن گسترش دادند و ابن حوثب در ۲۷۰ هـ ابن هیثم را به منطقه سند فرستاد و او نیز در ملتان به دعوت اسماعیلی پرداخت و یک دولت اسماعیلیه سازمان‌بندی کرد. ابن حوثب، ابو عبدالله شیعی را در حوالی ۲۸۰ هـ راهی مغرب کرد تا دعوت اسماعیلی را در میان قبایل بربر مغرب سامان دهد. (ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۱ به بعد) ابو سعید جنابی (از داعیان حمدان بن اشعث) در ۲۸۶ هـ راهی بحرین شد و توانست دولت قرمطیان بحرین را در لحسا تشکیل دهد و قطیف و عمان و یمامه را فرا چنگ آورد. (ابن اثیر، ج ۷، ص ۵-۴۹۳؛ ابن حوقل، ص ۶۲) در سرزمین شامات هم زکریه بن مهرویبه و پسرانش در ۲۸۹ هـ

دعوت اسماعیلی را در میان قبایل عرب آن سامان پیش بردند. (مسعودی، ص ۲-۳۶۰) ظاهراً تمامی این سازماندهی‌ها و تشکیلات دعوت نخست از اهواز و بصره و سپس از سلمیه در شامات هدایت می‌شده است.

هنگامی که عیدالله مهدی در ۲۸۶ هـ رهبری تشکیلات اسماعیلیه را در شهر سلمیه برعهده گرفت و مدعی امامت شد، دگرگونی و اختلافات آغاز گشت. حمدان و عبدالنور از تشکیلات جدا شدند و زکریه بن مهروه هم پس از تحولاتی چند، سرانجام از رهبری تشکیلات دعوت جدا شد و تا سال ۲۹۵ هـ مستقلانه و با نام قرمطی به جنگ و گریز و غارت و دعوت در میان قبایل شامات مشغول شد. (ابن اثیر، ج ۷، ص ۵۰-۵۴۸) زمانی که عیدالله مهدی از سلمیه به شمال آفریقا رفت و در سال ۲۹۷ هـ در رقاده دعوت آشکار کرد و بنیان خلافت فاطمی را پی افکند، وضعیت بار دیگر برگشت و دگرگونی آغاز شد. ابن حوثب در یمن نسبت به فاطمیان وفادار ماند و علی بن فضل از پذیرش امامت فاطمیان سرباز زد و با ابن حوثب در افتاد و نتیجه برخورد این دو قتل علی بن فضل و افتادن دعوت یمن به دست ابن حوثب بود. ابن حوثب در بخشی از یمن دولت صلیحی‌ها را بنیان گذاشت. پس ابن هشام هم که از طرف ابن حوثب راهی ملتان شده بود، اصولاً باید امامت فاطمیان را می‌پذیرفت و دولتی را که در ملتان با عنوان قرمطیان پدید آورد، در طیف تبلیغاتی فاطمیان قرار می‌داد. گفتنی است که اطلاق عنوان «قرمطیان» بر داعیانی که دعوت خود را در سرزمین ایران و سند و ماوراءالنهر پی‌گیری می‌کردند بنا به تأکید است که منابع بر آن دارند و گرنه نمی‌توان آنان را با مرز قاطعی از سایر اسماعیلیان جدا کرد.

از روزگاری که فاطمیان در شمال آفریقا جنبش خود را علنی کردند (۲۹۷ هـ) چهره داعیان آنها در سرزمین‌های شرق اسلامی شفافیت بیشتری یافت و شناخت زیادی از آنها به دست آمد. نابسامانی‌ها، جنگ‌های خانگی صاحبان قدرت، جاه‌طلبی‌ها و ناخشنودی مردم از اوضاع و شرایط ناهمگون انسانی و بی‌عدالتی حاصل از آن، راه را برای فعالیت این داعیان می‌گشود و بعضی از مناطق را به سیطره دعوت آنها در می‌آورد. قصد قرمطیان پیدا کردن پالوده‌ترین راه برای نفوذ در میان لایه‌های پائین جامعه و نیز قدرتمندان محلی بود.

۲- آغاز نهضت

مقدسی که خود در ۳۷۵ هـ سرزمین هند را سیاحت کرد و دیده‌های خویش را به قلم آورد، می‌نویسد: «مردم ملتان شیعه‌اند و در اذان [هوعله] کنند و بندهای اقامت را جفت آورند... آئین‌شان پسندیده و راهشان درست و پاک و بی‌آلایش است.» (مقدسی، ج ۲، ص ۸-۷۰۷) او در جای دیگر از پایگاه اجتماعی و اقتصادی آنان خبر می‌دهد: «ملتان آبادتر است. پر میوه نیست ولی ارزان است. نان سی من به یک درم... زنا و می‌گساری ندارند و هر گاه کسی را ببینند که انجام می‌دهد او را خواهند کشت یا حد می‌زنند. ایشان خرید و فروش دروغ نمی‌کنند. با ترازو و کیل کم فروشی نمی‌کنند. غریب دوست هستند... برکت بسیار است. بازرگانی سود آور و نعمت فراوان است. فرمانروایان دادگرند.» (مقدسی، ج ۲، ص ۷۰۶) مقدسی باز در صفحات دیگر سخنی دیگر پیش می‌کشد: «ملتان دوست مغربی‌اند و برای فاطمی خطبه می‌کنند و جز به دستور وی حل و عقد ندارند. همیشه پیشکش‌ها و فرستادگان‌شان به مصر روان است و جز به فرمان وی حاکمی نگمارند. او فرمانروای نیرومند و دادگر است.» (مقدسی، ج ۲، ص ۷۱۳) صاحب حدود العالم نیز در حوالی ۳۷۲ هـ می‌نویسد: «ملتان شهر بزرگ است از هند...

سلطان وی قریشی است و به لشگر گاهی نشیند برنیم فرسنگی و خطبه بسر مغربی [فاطمی] کند. (حدود العالم، ص ۶۸) اصطخری در صحبت از ملتان فقط اشاره می‌کند که «امیر آن خطبه به نام خلیفه کند» (اصطخری، ص ۱۴۹) و مشخص نمی‌کند کدام خلیفه!

گفتیم که ابن حوثب پس از استقرار در یمن، در سال ۲۷۰ هـ ابن هیثم را که برادرزاده اش هم بود به سند اعزام داشت. درباره ابن هیثم بیش از این اطلاعاتی در دست نیست. از قراین پیداست که ابن هیثم که می‌بایست همچون ابن حوثب بر امامت فاطمیان گردن می‌نهاد، راه خود رفته و از شناسایی امامت آنها استکفاف ورزیده است و همچون قرمطیان بحرین، نه تحت نام فاطمیان بلکه مستقل فعالیت کرده است. این نکته از اینجا برمی‌آید که المعز، خلیفه فاطمی، در صدد عزل و برکناری ابن هیثم برآمد و داعی دیگری به سند گسیل داشت. داعی مزبور خطبه به نام المعز خواند و اقتدار او را در این منطقه تثبیت کرد. نام این داعی جدید حکم (یا جکسم) بن شیبان آمده است. جلم بن شیبان بت معروف ملتانیان را در هم شکست و به تعبیر ابوریحان بیرونی «تقریباً صد سال پیش از روزگار او [بیرونی] جلم بن شیبان متغلب قرمطیان شهر ملتان را تسخیر کرد و بت معروف ملتانیان را شکست و کاهنان معبد را قتل عام کرد» (ابوریحان، ص ۸۸ / ترجمه آن، ۱۳۶۲، ص ۸۷) تحت هدایت این داعی فاطمی، اسماعیلیان سند توانستند اتحادیه حکام محلی این سرزمین را که علیه آنان راه افتاده بود، در هم شکنند و ملتان را کانون و دارالهجرت خود قرار دهند.

جلم بن شیبان طی نامه‌ای از خلیفه درباره بسیاری از مسایل کسب تکلیف کرد و خلیفه فاطمی نیز به او جواب داد. خلیفه المعز در نامه‌ای به او سفارش کرد که بت ملتان را بشکند و به جای آن مسجدی بر پا کند. همراه نامه هم علم‌هایی از فاطمیان را برای داعی یاد شده

فرستاد تا سایه‌اش بر مؤمنان ملتان گسترده باشد. از آن پس، در خصوص فعالیت قرمطیان تا سال ۳۹۶ هـ اطلاعاتی در دست نیست. اما در این سال لشگرکشی سلطان محمود غزنوی به آن جا، در تاریخ قرمطیان ملتان فصلی تازه گشود.

۳- محمود غزنوی و قرمطیان ملتان

حکومت اسماعیلی ملتان از جمله موفقیت‌های فاطمیان در دوردست‌ترین نقاط سرزمین‌های شرق اسلامی بود. ملتان در این منطقه مرز اسلام با دارالکفر بود و چنان‌که گذشت شهر پر نعمتی بر شمرده می‌شد و منظره فراوانی و ثروت آن می‌توانست دل محمود را برآید. از سوی دیگر، محمود، با تسخیر ملتان می‌توانست به امیال سیاسی خود بیشتر جامعه عمل ببوشاند و بهتر در دل خلیفه عباسی جای بگیرد و پایه‌های حکومتش را تثبیت کند.

حکومت ملتان در این زمان در دست ابوالفتوح داود بن نصر (از زمره اسماعیلیان) بود. جرفاذقانی او را به «خبث نحلّت و فساد دخلت و رجس اعتقاد و قبح الحاد» متصف و متهم می‌کند و چیزی درباره ماهیت این اعتقاد نمی‌نگارد. ابوالفتوح کسی بود که اهل خطه ملتان را به رای و هوای خویش دعوت می‌کرد. (جرفاذقانی، ص ۹-۲۷۸؛ ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۸۶)

سلطان محمود در چند مرحله وارد ملتان شد و آنجا را به باد غارت داد. نخستین لشگرکشی او در بهار ۳۹۶ هـ رخ داد. ابوالفتوح که از تجارت لشگرکشی محمود به هند آگاه بود، می‌دانست که در مقابل او مقاومت سودی ندارد؛ از این رو تمامی خزاین خویش را به جزیره سیلان منتقل کرد و خود نیز گریخت. محمود هفت روز ملتان را به محاصره کشید تا مردم صلح کردند و تسلیم شدند. رفتار محمود با ملتان بسیار بیرحمانه بود.^۱ علاوه

بر قتل و غارتی که در شهر رخ داد، قرار شد « هر سال بیست بار هزار هزار درم بدهند از ولایت ملتان » (گردیزی، ص ۳۸۸؛ جرفاذقانی، ص ۲۸۰؛ ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۸۶) محمود نتوانست در ملتان زیاد درنگ کند، چون خبر رسید که ترکان از ماوراءالنهر وارد خراسان شده‌اند و این برای حکومت وی خطری بزرگ بود. از این رو، بلادرنگ به خراسان بازگشت.

ابوالفتح در موقع بازگشت محمود به خراسان بار دیگر به ملتان برگشت. آخرین لشکرکشی محمود به این شهر در سال ۴۰۱ هـ صورت گرفت. او از غزنین به ملتان تاخت و باقی این ولایت را از آن خود کرد و « قرامطه را که آنجا بودند بیشتر از ایشان بگرفت. بعضی را کشت و بعضی را دست بیرید و نگال کرد و بعضی را به قلعه‌ها باز داشت تا هم اندر آن جای‌ها بمردند. اندرین سال [۴۰۱ هـ] داود بن نصر را بگرفت و به غزنین آورد و از آنجا به قلعه غورک فرستاد و تا مرگ اندر آن قلعه داشته بود. » (گردیزی، ص ۳۹۱)

۴- انجام نهضت

اخبار مربوط به تسخیر ملتان تا مصر بازتاب داشت. جرفاذقانی در یک جمله توصیفی از آن یاد می‌کند که « ذکر مقامات او [محمود] در نصرت دین و انارت معلم یقین از عرض دریا بگذشت و تا به دیار مصر رسید. » (جرفاذقانی، ص ۲۸۰) طبیعی است که جرفاذقانی را از ذکر « مصر » نیتی بوده و مناسبات و روابط صاحب^۲ ملتان با خلیفه فاطمی را مد نظر داشته است. فتح ملتان و سخت‌گیری و تعقیب و آزار اسماعیلیان از سوی محمود، موجب شد که الحاکم خلیفه فاطمی دو سال بعد (۴۰۳ هـ) یکی از دعاة خود به نام تاهرتی را برای فتح باب دوستی و آشتی به نزد محمود بفرستد. (گردیزی، ص ۴-۳۹۳) ولی ظاهراً الحاکم در محاسبه خود دچار اشتباه شده بود. القادر، خلیفه عباسی، پیش دستی کرد و

فرمانی به محمود فرستاد و گوشمالی تاهرتی را از وی خواست. با اینکه تاهرتی را در نیشابور موقوف کردند، توانست به قصد غزنه تا به هرات پیش برود. در آن جا باز توقیف و به نیشابور برگردانده شد. ابوبکر محمد، فرزند ابویعقوب اسحق محمشاد، بزرگ فرقه کرامیه، با او به مناظره پرداخت. سرانجام با صدور فتوایی به اباحت خون او فتوی داد. او را به دست حسن بن طاهرین مسلم علوی سپردند که به دست خود تاهرتی را کشت. (جرفاذقانی، ص ۳۷۳؛ گردیزی، ص ۳۹۴) چون خبر قتل او به بغداد رسید، آن سوءظنی را که خلیفه عباسی در باب سلطان محمود روا داشته بود، برطرف شد و القاب «نظام‌الدین» و «ناصرالحق» را به او عطا کرد.

قتل تاهرتی به دست محمود غزنوی، خلیفه فاطمی را از ارتباط با دولت غزنوی مأیوس نکرد. آنان همچنان در پی فرصتی برای نزدیکی به سلطان محمود بودند و سفر حج حسن بن محمد میکال (حسنک وزیر) در ۴۱۶ هـ این فرصت را در اختیار آنان قرار داد؛ که خود داستان دیگری است.

کوتاه سخن آنکه سخت‌گیری‌های محمود در مورد قرمطیان و چپاول ثروتهای این شهر موفور، مبارزه و کوشندگی‌های آنان را متوقف نساخت و کیش قرمطی را در آنجا برینداخت؛ چون چندی بعد، در اوایل سده پنجم هجری، جمعیت قرمطیان در ملتان رو به کثرت نهاده بود و عده‌ای از دروزیان هم خود را در انگاره‌های مذهبی آنان شریک می‌دانستند، قرمطیان ملتان با ترکیب جدیدی در خود شبه قاره اثر گذاشتند. شاید بیراه نباشد اگر گفته شود که شماری از این قرمطیان، بعدها با شروع مبارزات نزاریان در ایران، به تدریج در بین آنان استحاله یافتند.

توضیحات:

۱- فرخی سیستانی در قصیده‌ای در مدح سلطان محمود غزنوی از کشتار او در ملتان یاد می‌کند و می‌گوید:

ژنده پیلان کز در دریای سند آورده‌ای

سال دیگر بگدروانی از لب دریای نیل

قرمطی چندان کشتی کز خونشان تا چند سال

چشمه‌های خون شود در بادیه ریگ مسیل

وان سنگ ملمون که خوانند اهل مصر او را عزیز

بسته و خسته به غزنین اندر آورده ذلیل

۲- این سخت‌کشی‌ها و تنگ‌گرفتن‌ها بر قرمطیان تا بدانجا بود که فرخی در رثائیة محمود سرود:

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند

ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار

منابع و مآخذ:

- ابن اثیر. الکامل فی التاریخ. المجلد السابع والثامن. بیروت: ۱۳۹۹ ق.
- ابن حوقل. صور الاراض. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۶.
- ابوالحسن اشعری. مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین. ترجمه محسن مؤیدی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ابوریحان بیرونی. تحقیق مالهند. حیدرآباد دکن. دایرة المعارف العثمانیه ۱۳۷۷هـ. اطفاء حریت ترجمه منوچهر صدوقی سها. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۶۲.
- اشعری قمی. المقالات والفرق. تصحیح محمد جواد مشکور. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۱۶.
- اصطخری. المسالک والممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- جرفاذقانی. ترجمه تاریخ یمنی. به کوشش جعفر شعار. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- شهرستانی، عبدالکریم. الملل والنحل. ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی، ج ۱. تهران: اقبال، ۱۳۶۲.
- طبری. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۴. تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
- گردیزی. زین الخبار. به کوشش عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.